

هنگامی که شکست در عراق بر تردیدها دامن می زند .

## ایالات متحده آمریکا و وحشت پایان امپراتوری

علیرغم مخالفت بخش مهمی از افکار عمومی، رئیس جمهور جورج دبلیو بوش، پیگیری مداخله نظامی را در عراق را اعلام کرد. همچنین باوجود- و یا به دلیل- مشکلات فزاینده در منطقه، طرح فرار به جلو و وخامت اوضاع بر ضد ایران می تواند ایالات متحده آمریکا را اغوا کند. با این حال درماندگی ارتش آمریکا بر محدودیت قدرت این کشور صحنه می گذارد. برخی حتی به افول اشاره می کنند که نشانه آن تکان های مشابه دوران پایان امپراتوری بریتانیا است.

شکست! در مقایسه با پیامدهای شکست سی سال پیش در ویتنام، پیامدهای حمله به عراق و اشغال این کشور بحران شدیدتری را در بطن محافل قدرت در آمریکا ایجاد کرد. ریشخند تاریخ در آن است که این بحران ائتلاف ملی گرایان افراطی و نومحافظه کاران را نشان می دهد که در دهه ۱۹۷۰ به ویژه برای تلاش در جهت پایان دادن به « نشانگان (سندرم) ویتنام»، حفظ قدرت آمریکایی و زنده نگه داشتن « تمایل به پیروزی» ایالات متحده آمریکا ایجاد شد.

بی شک اگر با اعتراض گروهی مداوم همانند آنچه که در جریان جنگ ویتنام پیش آمد، روبرو نمی شویم، به دلیل وجود ارتشی مرکب از داوطلبانی است که به ویژه از طبقه محروم برخاسته اند؛ همچنین منابع مالی این جنگ کمابیش توسط سرمایه های خارجی تامین می شود (تا چند وقت دیگر؟). اما بحران باعث درهم شکستن نهاد «امنیت ملی» شده است که از زمان جنگ جهانی دوم کشور را اداره می کند.

اختلاف نظر شش تن از ژنرال‌های بازنشسته (۱) در رابطه با پیشبرد جنگ که به طور علنی منتشر شد، عملی بی سابقه بود. این اختلاف نظر به ابراز مخالفت های پیاپی مطرح شده از سال ۲۰۰۳ در بطن بنگاه های اطلاعاتی و وزارت کشور اضافه می شود که دال بر وجود گرایشی بسیار شدید میان نخبگان و نهادهای اصلی دولت می باشد. تمامی مخالفان جنگ به صراحت ژنرال بازنشسته ویلیام اودوم نیستند. وی بی وقفه تکرار می کند که حمله به عراق نشان دهنده « مهمترین شکست راهبردی (استراتژیک) تاریخ ایالات متحده آمریکا (۲)» می باشد. در این زمینه باید به کلنل لاری ویلکرسون، رئیس پیشین ستاد مشترک آقای کالین پاول اشاره کرد که جنگ را « اشتباهی با ابعاد تاریخی» می نامد و خواستار عزل رئیس دولت (۳) می باشد. آقای زیگنیو برژینسکی، مدیر پیشین شورای ملی امنیت نیز همچون دو نفر پیشین با صراحت جنگ عراق و اشغال کشورها را « فاجعه ای تاریخی، راهبردی (استراتژیک) و اخلاقی (۴)» می داند.

در بسیاری از موارد نقدهای نخبگان که در سطح عمومی منتشر می شود، تا این حد پیش نمی رود و بیشتر از آن که بر روی مسئله حمله متمرکز باشند، اغلب به نحوه اداره جنگ و اشغال می پردازند. اما با این همه اختلاف نظرها عمیق و گسترده است: وزارتخانه های مختلف خود را از اشتباه بری می کنند و در مقابل دیگران را مسئول « شکست در عراق (۵)» می نامند. مسئولان بلند پایه پیشین در خفا خشمگین می شوند، پرده از « دسیسه های» تاریک برمی دارند و به کاخ سفید ناسزا می گویند. یک عضو پیشین شورای ملی امنیت بدون هیچ لحن طنزآلودی ساکنان فعلی کاخ سفید را با « خانواده کرلیونه» مقایسه می کند که با فیلم پدرخوانده جاودانه شدند. یکی دیگر از بلندپایگان می گوید: « به دلیل اشتباه دسته ای ناوارد، متکبر و فاسد، ما در حال از دست دادن موقعیت برتر خویش در خاور نزدیک هستیم». یکی از سربازان سابق جنگ ویتنام و سناتور جمهوری خواه امروز تاکید می کند: « کاخ سفید نیروی زمینی را از بین برده و اعتبار آن را به ریشخند گرفته است.»

هیچ یک از مخالفان سازمانی به مثابه « کبوتر صلح » تلقی نمی شوند: این معترضان فارغ از وابستگی های سیاسی یا نظرات شخصی شان، محافظان قدرت، مسئولان «دولت امنیت ملی» بوده اند یا هستند؛ گاهی خود نیز کارگزاران مداخله های آشکار و پنهان امپراتوری قبل جنگ سرد و پس از آن در « جهان سوم» بوده اند. آنگونه که سی. رایت میلز جامعه شناس و طرفدار عملکرد تولید و بازتولید قدرت تجزیه و تحلیل می کند، آنان « مدیران سامانه » دستگاه اداری « امنیت ملی » بودند یا هستند.

در نتیجه به عنوان گروه اجتماعی نمی توان تفاوتی میان « واقع بینی های » نقدهای آنان در باب آنچه که وجود دارد با خواست آنان مبنی بر به کار بردن نیرو یا سرسختی قائل شد، سرسختی که از دید تاریخی در پیگیری اهداف دولت به اثبات رسانده اند. دست کم آن که نمی توان دلیل نارضایتی آنان را به اعتقادهایی نسبت داد که از نظر اخلاقی، هنجارها و ارزشها گوناگون هستند (هرچند که چنین اختلاف هایی می تواند انگیزه برخی از افراد باشد). مخالفت ناشی از بررسی خشک و عقلانی نیست، چرا که جنگ عراق کمابیش « ارتش آمریکا را از بین برده است (۶) » و به طرز غیرقابل جبرانی، « مشروعیت جهانی آمریکا (۷) »، یعنی توانایی آن برای شکل دادن به الویت های جهانی و تدوین نظام روز جهان را به شدت به خطر انداخته است. در اظهارات مغلظه آمیز اینان، همچون گفته های آقای برژینسکی، این اختلاف نظر درک از قدرت را به نحوی معنا می کند که اقتدار به حد نیروی فشار تنزل نیابد، چرا که در صورت از دست رفتن اقتدار سلطه گرایانه، ایجاد دوباره آن مشکل است.

نشانه های افول سلطه آمریکا در همه جا مشهود است: امروزه در امریکای لاتین نفوذ ایالات متحده آمریکا در پائین ترین حد خود در دهه های اخیر قرار دارد؛ در آسیای شرقی واشنگتن بر خلاف میل باید با کره شمالی مذاکره می کرد (به مقاله ای در این زمینه در همین شماره مراجعه کنید) و چین را به عنوان عامل اساسی در امنیت منطقه بشناسد؛ در اروپا برنامه آمریکایی ایجاد سپر ضد موشکی با مخالفت آلمان و سایر کشورهای اتحادیه اروپا مواجه شد؛ در خلیج فارس نیز هم پیمانان قدیمی همچون عربستان سعودی به دنبال اهداف منطقه ای مستقل هستند که تنها بخشی از

آنان با اهداف ایالات متحده آمریکا هم راستا است؛ در بطن نهاد های بین المللی همچون سازمان ملل متحد یا بانک جهانی که پل و لفتوویتز آمریکایی در آن درگیر یک پرونده تبارگماری شده و در سی ام ژوئن مجبور به ترک مقام ریاست شده است، واشنگتن دیگر در مقام تعیین سیاست روز نیست.

هم زمان با این امر، نظرسنجی های بین المللی که به طور منظم توسط گروه مرکز تحقیقات واشنگتن (۸) (Pew Research Center de Washington) (انجام می شود، مخالفت های سازمان دهی شده نسبت به سیاست خارجی آمریکا در سطح شبه جهانی و فروپاشی تصویر آن به مثابه « قدرتی انعطاف پذیر» و جذابیت ایالات متحده آمریکا در جهان را پدیدار می سازد: « رویای آمریکایی» با تصویر لویاتان نظامی ( لویاتان نام یک هیولای دریایی مهیب در عهد عتیق کتاب مقدس می باشد) ایوب (۳:۸). این هیولا همچون بلای طبیعی است که می تواند جهان را نظمی دوباره بخشد و قوانین آن را تغییر دهد و یا باعث نابودی دنیا شود. مترجم) از بین می رود، هیولایی که توجهی به آرای بین المللی ندارد و به قواعدی تجاوز می کند که توسط خود ایالات متحده آمریکا وضع شده اند (۹). بی شک افکار عمومی جهانی باعث توقف جنگها نمی شود اما می تواند با روش های دقیق تری بر روابط بین الملل تاثیر گذارد.

### تصمیمی مصیبت بار

شاید با راهبری دیگر مدیران و در شرایطی به طور کامل جدید، محدود ساختن بخشی از خسارت ها ممکن باشد. با این وجود مشکل می توان تصور کرد که در مدتی کوتاه دوباره بتوان اجماع داخلی را ایجاد کرد: سالها لازم بود تا ارتش آسیب دیده پس از جنگ ویتنام بازسازی گردد و دوباره نظریه ها درباره استفاده های مختلف از قدرت بررسی شوند و اجماع جدیدی در این باب میان نخبگان و حتی مردم برقرار شود. پس از جنگ عراق دیگر به سادگی نمی توان احساسات ملی گرایانه را برای حمایت از ماجراجویی های خارجی تهییج کرد. دست کم آن که بازگشت به وضعیت پیشین در صحنه سیاست جهانی غیر قابل تصور می باشد.

حمله به عراق و اشغال این کشور تنها دلایل گرایش های جهانی نیستند که پیش از این به آنها اشاره شد. جنگ تنها این گرایشات را در زمانی تشدید کرد که نیروهای « گریز از مرکز وسیع» پیش از آن نیز فعال بودند: درست در زمانی که آقای جورج دبلیو بوش تصمیم اسف بار حمله به عراق را اتخاذ کرد، فروپاشی و در ادامه آن زوال «توافق واشنگتن» و به قدرت رسیدن نقاط ثقل جدید اقتصادی به ویژه در آسیا شکل گرفته بود. به طور خلاصه، تاریخ به پیش می رود در حالی که ایالات متحده آمریکا خود را در دام جنگی می یابد که تمامی نیروی کشور را صرف خویش می سازد.

از دید محافل قدرت، چنین وضعیتی به شدت نگران کننده است. رهبران آمریکا از میانه قرن بیستم می پنداشتند که مسئولیت تاریخی ویژه ای برای راهبری و هدایت سامانه جهانی برعهده دارند. ایالات متحده آمریکا از دهه ۱۹۴۰ همانند بریتانیای کبیر در قرن نوزدهم، در صدر دنیا قرار گرفته است. آنان این اصل را باور داشته اند که در سرنوشت ایالات متحده آمریکا چنین مقدر شده است که به مثابه سلطه گر اقدام کند، دولت حاکمی که اراده و عوامل ایجاد نظم بین المللی و حفاظت از آن، همچنین تضمین صلح و اقتصاد جهانی آزاد (لیبرال) و باز و شکوفا را در اختیار دارد. در قرائت گزینشی آنان از تاریخ، ناتوانی بریتانیای کبیر از ایفای نقش تاریخی خویش و خودداری هم زمان ایالات متحده آمریکا در پذیرفتن مسئولیت (« انزوآگرایی») بستر چرخه « جنگ جهانی - ناامیدی - جنگ جهانی» را در نیمه اول قرن بیستم فراهم کرد.

از چنان نظری که به شدت دراذهان رسوخ کرده است، چنین استدلال حشوی نیز حاصل می شود: از آن جایی که نظم به مرکزی غالب نیاز دارد، حفظ نظم (یا پیشگیری از هرج و مرج) تداوم برتری را ایجاب می کند. این سامانه اعتقادی که در دهه ۱۹۷۰ همچون « نظریه پایداری برتری » توسط پژوهشگران آمریکایی ایجاد شد، از زمانی که آمریکا به عنوان قلب غربی سامانه جهانی در جنگ جهانی دوم ظاهر شد، مبنای سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت.

از دهه ۱۹۴۰ نخبگان اقتصادی و سیاسی آمریکا « انقلاب وسیعی را در موازنه قدرت » پیش بینی می کنند: واشنگتن « در حال تبدیل شدن به وارث کلی و قیم دارایی های اقتصادی و سیاسی امپراتوری بریتانیا بود [...] عصای پادشاهی [ در حال انتقال به ] دستان ایالات متحده آمریکا [ بود ] (۱۰). یک سال بعد، هانری آر. لوک فرارسیدن « قرن آمریکایی » مشهور را اعلام می کند و می نویسد: « اولین قرنی است که آمریکا در حال تبدیل شدن به قدرت برتر جهانی می باشد»، وی اشاره می کند که مردم آمریکا باید « بی هیچ پیش شرطی وظایف [ خویش ] و آینده خود را به عنوان قدرتمندترین و پرتحرک ترین ملت پذیرند [...] و اثر کامل نفوذ خویش را با روشهایی که مناسب به نظر می رسد، بر جهان وارد سازند [...] (۱۱)». در میانه دهه ۱۹۴۰ قلمرو « قرن آمریکایی » به وضوح شکل می گرفت: سلطه اقتصادی که با برتری راهبردی مبتنی بر شبکه جهانی پایگاه های نظامی معنا شده بود، پایگاه هایی که از اقیانوس منجمد شمالی تا کیپ تاون و از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام گسترده شده بودند.

رهبران بعد از جنگ ایالات متحده که بنا به گفته ویلیام اپلمن ویلیامز تاریخدان از خود تصویری « قدر قدرت » (۱۲) داشتند، به پایه ریزی دولت امنیت ملی همت گماشتند: ایالات متحده آمریکا از مزایای اقتصادی فراوان و پیشرفت فناوری قابل توجهی بهره برده و به طور خلاصه انحصار اتمی را در اختیار داشته است. بی شک بن بست کره (۱۹۵۳) و برنامه های تسلیحاتی و موشکهای اتمی اتحاد جماهیر شوروی، اعتماد آمریکائیان را متزلزل ساخته بود؛ اما این شکست در ویتنام و مشکلات اجتماعی وابسته به آن بود که جنگ را در سطح داخلی همراهی می کرد و محدودیتهای قدرت را نمایان می ساخت.

### حسرت عظمت گذشته

توصیه آقای ریچارد نیکسون و هنری کیسینجر در باب « واقع نگری در دوران افول » برخلاف میل آنان تنها روشی برای پذیرش این امر بود که الگوی برتری جهانی که از بیش از بیست سال پیش مورد استفاده بوده ، نتوانسته است برای همیشه دوام یابد.

اما ویتنام و دوران نیکسون نشانگر چرخشی بسیار متناقض بود. آنان واکنش های دهه ۱۹۸۰ را آماده می کردند: «انقلاب محافظه کار» و تلاشهای اتخاذ شده در راستای بازسازی و نوسازی « دولت امنیت ملی» و قدرت جهانی آمریکا. هنگامی که چند سال بعد اتحاد جماهیر شوروی سقوط کرد، رویاهای قدرت مطلق دوباره ظاهر شدند. « پیروزی گرایان» محافظه کار دوباره رویای « برتری» بین المللی در طولانی مدت را در سر می پروراندند. عراق آزمونی راهبردی در راستای گشایش « دومین قرن آمریکایی» بود. این تجربه نیز همچون سیاست خارجی آمریکا به بن بست رسید.

هیچگاه قیاسهای تاریخی کامل نیستند، اما نمونه بریتانیای کبیر و خروج طولانی آن از وضعیت امپراتوری می تواند برهه تاریخی فعلی را روشن سازد. در پایان قرن نوزدهم، تعداد کمی از رهبران بریتانیایی می توانستند پایانی برای امپراتوری تصور کنند. هنگامی که در سال ۱۸۹۷ پنجاهمین سالگرد تاجگذاری ملکه ویکتوریا جشن گرفته شد، بریتانیای کبیر در راس امپراتوری فرااقیانوسی قرار داشت که بر یک چهارم مناطق دنیا و سیصد میلیون نفر حکومت می کرد- اگر چین، مستعمره ای مجازی با جمعیت تقریبی چهارصد و سی میلیون نفر را نیز به این مقدار اضافه کنیم، تعداد آن دوبرابر می شود. شهر لندن مرکز یک امپراتوری تجاری و مالی بسیار وسیع بود که سایه آن تمام دنیا را دربرمی گرفت. بنابراین هیچ شگفت انگیز نیست که بخش مهمی از نخبگان بریتانیایی علیرغم تشویش های ناشی از رقابت های تولیدکنندگان آمریکایی و آلمانی، می پنداشتند که بریتانیای کبیر « اجاره نامه جهان برای همیشه را همچون هدیه ای از سوی قادر مطلق » دریافت کرده است.

جشن پنجاهمین سالگرد در واقع « آخرین پرتو خورشید اطمینان مطلق در شایستگی بریتانیایها در رهبری جهان (۱۳)» بود. دومین جنگ بوئرز (۱۸۹۹-۱۹۰۲) (۱۴)؛ جنگی که برای حفاظت از راه هند در آفریقای جنوبی و تقویت « ضعیف ترین حلقه زنجیره امپراتوری» درگیر آن شدند، با هزینه انسانی و مالی عظیمی همراه بود. همچنین این جنگ فجایع سیاست زمین سوخته را برای افکار عمومی انگلیس برملا ساخت که دیگر همچون گذشته مطیع نبود. « برای قدرت امپراتوری بریتانیا، از زمان

شورش هندیان، جنگ آفریقای جنوبی به منزله مهمترین آزمون بود و در مقایسه با شکست ناپلئون و جنگ جهانی اول، این جنگ گسترده ترین و پرهزینه ترین جنگی بود که بریتانیای کبیر درگیر آن شد. (۱۵).»

تنها دوازده سال بعد از این واقعه، جنگ جهانی اول آغاز شد و شکست سرداران اروپایی خویش را به همراه داشت. زوال طولانی عصر بریتانیایی آغاز شد. به هر حال، نه تنها امپراتوری از بحران ناگهانی نجات یافت، بلکه در سال ۱۹۵۶ پیش از روبرو شدن با پایان بدون پیروزی در سوئز ... با کمک آمریکاییان و باز دست دادن فرماندهی جنگ جهانی دوم، طی چند دهه امپراتوری از میان رفت. با این حال یک قرن بعد، آن چنان که از ماجراجویی های ناگوار نخست وزیر، آنتونی بلر در عراق مشخص می شود، حسرت عظمت گذشته باقی است. هنوز آخرین کورسوهاى امپراتوری خاموش نشده است.

از بیش از نیم قرن پیش تکیه زدن بر تارک دنیا برای محافل قدرت آمریکا طبیعی بوده است. برتری، همچون هوایی که تنفس می کنیم، به شیوه ای از بودن، روش زندگی و شیوه تفکر آنها بدل شده است. بی شک انتقادهای نهادینه « واقع گرا» معقولانه تراز کسانی هستند که آنها را مورد نقد قرار می دهند. اما آنها دارای چهارچوب مفهومی نیستند که در داخل آن روابط بین الملل بر پایه دیگری رویارویی یا غلبه راهبردی ایجاد شده باشد.

بحران کنونی و تاثیر فزاینده مشکلات جهانی غیرقابل حل در سطح ملی، شاید باعث ایجاد انگیزه های جدید در زمینه همکاری و وابستگی متقابل شود. به هر حال باید خواهان آن بود. ولی همچنین امکان دارد که سیاست آمریکا غیرقابل پیش بینی باقی بماند: همانگونه که تمامی تجربه های پس از دوران استعماری نشان می دهند، احتمال این خطر وجود دارد که پایان امپراتوری فرایندی طولانی و پراسیب باشد.

- Lire « Retired generals speak out to oppose Rumsfeld », The Wall Street Journal, New York, 14 avril 2006.



۲- به نقل از آسوشیتدپرس در پنجم اکتبر ۲۰۰۵، ژنرال اودوم در راس آژانس امنیت ملی (la National Security Agency, NSA) تحت نظر رونالد ریگان قرار داشته است.

- Cité dans "Breaking ranks", The Washington Post, 19 janvier ۳ 2006.

۴- گزارش در برابر کمیسیون روابط خارجی سنا در اول فوریه ۲۰۰۷.

۵- جورج تنت، رئیس پیشین سازمان سیا در کتاب خویش به نام *At the Centre of the Storm* کاخ سفید را مسئول اشتباه های راهبردی می داند که در عراق انجام داده اند و تاکید می کند که هیچگاه « بحث جدی » در باب این پرسش صورت نگرفته است که آیا این کشور تهدیدی جدی است یا پیش از اقدام به جنگ باید تحریم ها را تشدید کرد. این امر از لحاظ تاریخ، مربوط به آخرین مشاجره در درگیری بین سیا و کاخ سفید می شود که دست کم از سال ۲۰۰۳ آغاز شده است.

۶ - Pour citer l'ancien secrétaire d'Etat Colin Powell lors de l'émission télévisée « Face the Nation », sur CBS, le 17 décembre 2006.

۷ - زیگنیو برژینسکی، گزارش در برابر کمیسیون روابط خارجی سنا، اول فوریه ۲۰۰۷.

- <http://people-press.org/۸>

۹- Voir le Pew Global Attitudes Project, <http://pewresearch.org/>

۱۰- سخنرانی های رئیس جلسه کنفرانس ملی صنعت (la National Industrial Conference) در مجمع سالانه انجمن سرمایه گذاری بانکداران (l'Investment Bankers Association) در دهم دسامبر ۱۹۴۰. به کتاب زیر مراجعه شود James :

**J. Martin, Revisionist Viewpoints, Ralph Myles Publisher, Colorado Springs, 1971.**

**- Henry R. Luce, "The American Century", Life Magazine, ۱۱ 1941, article réédité dans Diplomatic History, université de Colorado(Boulder), printemps 1999, vol.23,n°2.**

**۱۲- William Appleman Williams, The Tragedy of American Diplomacy, Delta Books, NewYork, 1962.**

**- Cité dans Elisabeth Monroe, Britain's Moment in the Middle ۱۳ East, 1914-1956, Chatto & Windus, Londres, 1963.**

**۱۴ - دومین درگیری چرا که اولین درگیری ( ۱۸۸۱-۱۸۸۰) بریتانیایی ها را در برابر دسته های هلندی تبار قرار داد.(Boers)**

**- C.Saunders et I.R.Smith, « Southern Africa, 1795-1901 », The ۱۵ Oxford History of the British Empire, vol.III, The Nineteenth Century, Oxford University Press, 2001.**

برگرفته از لوموند دیپلماتیک

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)